

نگاهی به ریشه چند واژه گیلکی

چکیده

ریشه‌شناسی را به اختصار بررسی خاستگاه یا تاریخ واژه دانسته‌اند. از این‌رو برای دست‌یابی به ریشه حقیقی واژه باید در زمان به عقب بازگشت تا به وضعیتی رسید که اطلاعات مربوط به واژه به صورت شفاف و روشن در اختیار قرار گیرد و بتوان با اطمینان فرایند شکل‌گیری واژه را بازسازی کرد. گویش گیلکی یکی از گویش‌های ایرانی نو است که در شمار گویش‌های شمال غربی ایران جای داشته و در حاشیه سواحل جنوب غربی دریای خزر رواج دارد. در این پژوهش به بررسی ریشه‌شناختی بیست واژه گیلکی پرداخته شده است. داده‌های این جستار از ناحیه جلگه‌ای شرق استان گیلان و منطقه کوهستانی دیلمان گردآوری شده‌اند. در هر مدخل ریشه ایرانی باستان و ریشه هندو اروپایی آورده شده، و ویژگی‌های آوایی و ساختاری واژه توضیح داده شده است. پس از آن واژه‌های هم‌ریشه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی آورده شده است. واج‌نوشت داده‌ها در این پژوهش بر اساس شیوه و نشانه‌های رایج در آثار مربوط به زبان‌های ایرانی انجام پذیرفته است. این بررسی پیوند زبانی گویش گیلکی را با دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در دوره‌های سه‌گانه تاریخی ایرانی باستان، میانه و نو آشکار ساخته، و سیر تحول واج‌های این گویش را به روشنی باز می‌نماید. افزون بر این، نشان‌دهنده ظرفیت واژگانی و معنایی این گویش و دیگر زبان‌ها و گویش‌های مرتبط با آن نیز هست.

کلیدواژه‌ها: ریشه‌شناسی، زبان ایرانی باستان، گویش گیلکی، زبان‌های ایرانی

۱. مقدمه

کمبل ^۱ (۲۰۰۷: ۵۶-۷) ریشه‌شناسی را به اختصار بررسی خاستگاه یا تاریخ واژه دانسته و یادآور شده که مفهوم آغازین ریشه‌شناسی در روزگار باستان شرح معنای حقیقی واژه بود و در

1. Campbell

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۳

1. n.sabouri@gilan.pnu.ac.ir

پست الکترونیکی:

حال حاضر، ریشه‌شناسی به مفهوم جدید کندوکاو در خصوص تاریخ و خاستگاه واژه تغییر یافته است.

کریش^۱ (۲۰۱۰: ۳۱۳) بر آن است که برای دست‌یابی به ریشه درست واژه، همه اطلاعات مربوط به آن در زمینه‌های مختلف از جمله واج‌شناسی، آواشناسی، ساخت‌واژی، معنی‌شناسی، کاربردشناسی و نیز مباحث فرازبانی همچون فقه‌اللغه و فرهنگ باید به دقت بررسی گردند و در کنار همه این مباحث، تحولات تاریخی نیز نباید نادیده انگاشته شوند.

امروزه ریشه‌شناسی عبارتست از بررسی تاریخ یک واژه از کهن‌ترین زمان کاربرد آن تا زمان نوشتن تاریخ آن واژه؛ هم از لحاظ لفظ و هم معنی. در هر زبان واژه‌هایی در زمانی معین از رواج می‌افتند، ریشه‌شناسی این واژه‌ها یعنی بررسی تاریخ آنها از کهن‌ترین زمان کاربرد آنها تا زمان رواج آن واژه‌ها هم از لحاظ لفظ و هم معنی (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۱۱).

گویش گیلکی یکی از گویش‌های ایرانی نو است که در شمار گویش‌های شمال غربی ایران، گروه گویش‌های کناره دریای خزر قرار می‌گیرد و در حاشیه سواحل جنوب غربی این دریا رواج دارد. گویش گیلکی همچون دیگر گویش‌های ایرانی دارای گونه‌های متعددی است و این تنوع تا بدانجاست که گاه در مناطق همجوار از گونه‌های زبانی متفاوت استفاده می‌شود. افزون بر این، گویش گیلکی از نظر زبان‌شناختی، در سطوح مختلف زبانی از جمله ساختاری، آوایی و واژگانی با زبان فارسی معیار نیز تفاوت‌های عمده‌ای دارد. به درستی مشخص نیست که گویش گیلکی بازمانده کدام یک از زبان‌های ایرانی میانه است؛ با این‌همه چنین به نظر می‌رسد که این گویش از نظر آوایی به زبان پارتی شباهت‌هایی دارد.

در مجموعه واژگان گیلکی، آمیزه‌ای از واژگان چند زبان را می‌توان مشاهده کرد. واژگان بسیاری در گیلکی وجود دارند که عیناً در فارسی نیز دیده می‌شوند. همچنین واژگانی در این گویش وجود دارد که از نظر ساختار و معنی نزدیک یا شبیه به فارسی هستند. این شباهت در تلفظ واژگان گیلکی نیز بی‌تأثیر نبوده و در پاره‌ای از واژگان، تشخیص تلفظ فارسی از گیلکی دشوار است. از سویی، شماری از واژگان کم‌کاربرد در فارسی را به وفور می‌توان در گیلکی یافت که همچنان در این گویش کاربرد دارند. از سوی دیگر، واژگان عربی نیز بخش چشم‌گیری از واژگان گیلکی را به خود اختصاص داده‌اند که بسیاری از آنها برگرفته از مذهب،

فرهنگ، آموزش، علوم، اخلاقیات، قانون، اقتصاد و سیاست است. این احتمال هم وجود دارد که این واژگان از فارسی به گیلکی راه یافته باشند. وام‌واژه‌های عربی در گیلکی بسیار کمتر از فارسی است و برخی از آنها تنها در ترکیباتی خاص کاربرد دارند. افزون بر این، وام‌واژه‌های ترکی جایگاهی مشخص در گویش گیلکی دارند که بسیاری از آنها از طریق آذربایجان به این گویش راه یافته‌اند. واژگان زبان‌های اروپای غربی که اغلب برگرفته از زبان فرانسوی هستند، بخش نسبتاً بزرگی از واژگان گیلکی را به خود اختصاص داده‌اند. وام‌واژه‌های روسی نیز به جهت همسایگی به این گویش راه یافته‌اند (نک: راستارگویوا، ۲۰۱۲: ۳۳-۳۷).

در این پژوهش به بررسی ریشه‌شناختی بیست واژه گیلکی پرداخته شده است. برخی از داده‌های این جستار از ناحیه جلگه‌ای شرق استان گیلان و منطقه کوهستانی دیلمان و روستاهای این ناحیه به شیوه میدانی گردآوری شده‌اند و برخی دیگر نیز داده‌هایی هستند که نگارنده به عنوان یک گویش‌ور این گویش، ثبت و ضبط کرده است. در هر مدخل ریشه ایرانی باستان و ریشه هندو اروپایی آورده شده و توضیحاتی نیز در خصوص دگرگونی‌های آوایی و ویژگی‌های ساختاری واژه داده شده است. پس از آن هم‌ریشه‌های واژه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی آورده شده است. داده‌های گویش‌های تاتی (گونه خلخال)، تالشی (گونه-های مرکزی و جنوبی) و مازندرانی (گونه آملی) نیز به شیوه میدانی گردآوری شده‌اند. داده‌های هورامی از مجموعه منتشر نشده فعل‌های هورامی گونه پاوه برگرفته شده است. آوانگاری داده‌ها در این پژوهش، بر اساس شیوه و نشانه‌های رایج در آثار مربوط به زبان‌های ایرانی انجام پذیرفته است.

۲. پیشینه پژوهش

درباره ریشه‌شناسی واژه‌های گیلکی پژوهش‌های معدودی به انجام رسیده است. حسن-دوست (۱۳۸۰) در پژوهش خود به ریشه‌شناسی چهل واژه گیلکی پرداخته است. صبوری (۱۳۹۲) به بررسی ریشه‌شناختی چند مصدر گیلکی پرداخته است. صبوری و روشن (۱۳۹۳) ریشه‌شناسی چند واژه از این گویش را بررسی کرده‌اند. چئونگ^۲ (۲۰۰۷) ذیل ریشه‌های فعلی

1. Rastorgueva

2. Cheung

ایرانی باستان به برخی فعل‌ها و واژه‌های گیلکی اشاره کرده است. همچنین صبوری و روشن (۱۳۹۴) فعل‌های ساده و پیشوندی گونه‌های گویشی شرق گیلان را ریشه‌شناسی کرده‌اند.

۳. ریشه‌شناسی واژه‌ها

۱. ča:mən «ادرار»

این واژه اسم است برگرفته از ایرانی باستان $*\check{c}i\bar{a}man-$ > $*\check{c}i\bar{a}-$ «انداختن، خود را خلاص کردن» > هندو اروپایی $-(e)H_2ki$ «به حرکت در آوردن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۹). ترکیب آوایی ایرانی باستان $/*\check{c}i/$ در گیلکی گاه به $/č/$ و گاه به $/š/$ تبدیل می‌شود؛ چنان که فعل $\check{c}astən$ (ستاک مضارع $\check{c}a-$) «چابیدن» برگرفته است از ریشه ایرانی باستان $*\check{c}i\bar{a}-$ «یخ زدن»، و فعل $\check{s}o:n$ (ستاک مضارع $\check{s}u-$) «رفتن» از ریشه ایرانی باستان $*\check{c}i\bar{a}u-$ حاصل شده است. همچنین واج ایرانی باستان $/*\bar{a}/$ در گیلکی در غالب موارد به $/a:/$ تبدیل شده و گاه نیز بدون تغییر باقی می‌ماند. واج ایرانی باستان $/*a/$ نیز غالباً به $/ə/$ تبدیل می‌شود. واکه $/ə/$ از فراگویی بسیاری در واژگان گیلکی برخوردار است.

هم‌ریشه این واژه در اوستایی $\check{s}āman-$ «مدفوع» (بارتلمه^۱، ۱۹۶۱: ۱۷۰۸) است. در سغدی فعل $pš'y-$ «دور انداختن، رد کردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۷۴۹۳) از همین ریشه است. همچنین در زبان‌های ایرانی شرقی نو در یدغه $\check{c}ái-$ «خیس کردن» و در وخی $\check{c}ás-$ «بیرون بردن» (نک: چئونگ، همان‌جا) از این ریشه برگرفته شده‌اند.

برابر واژه گیلکی در تاتی و تالشی $\check{c}āmin$ «ادرار» آمده است. واژه مرکب $\check{c}a:mən-don$ به مفهوم «مثانه» در گیلکی، و نیز $\check{c}āmin-dān$ به همین مفهوم در تاتی و تالشی کاربرد دارد.

۲. dāvərsə «تعویض شده»

صفت مفعولی برگرفته از صورت اصلی $dāvərstə$ که ترکیب آوایی $/st/$ به $/s/$ کاهش یافته است؛ از پیشوند اشتقاقی $(-də) > \check{a}ntar-$ «اندر، در، درون»، ستاک ماضی جعلی $vərst-$ (از ستاک مضارع $vər-$ و تکواژ ماضی ساز $-əst$ - بسنجید با فارسی میانه زردشتی - $\check{i}st$). ستاک مضارع $vər-$ > $\check{u} ara-$ > $\check{u} ar-$ «چرخیدن، گشتن» > هندو اروپایی $\check{u} el-$

«چرخیدن، گشتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۱۹). تکواژ /ə/ (> *aka) در جایگاه پایانی واژه، تکواژ صفت مفعولی در گویش گیلکی است که به ستاک ماضی افزوده می‌شود. دیگر هم‌ریشه‌های این واژه در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی عبارتند از: اوستایی var- «گشتن» (کلنزا^۱، ۱۹۹۵: ۶۰)، پارتی niwurd- «فرو رفتن، غروب کردن» (دورکین- مایسترارنست^۲، ۲۰۰۴: ۲۴۸)، خوارزمی m/nwry- «گشتن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۳۳)، و زبان‌های ایرانی نو: زازا zivirnen «برگشتن»، یغنابی wer-، یدغه wor-، یزغلامی newer- «غروب کردن» (نک: چئونگ، همان)، و هورامی wārāy- «تغییر دادن».

برابر تاتی صفت گیلکی، davernisa «تعویض شده، مبادله شده» است. فعل daveriyen «تعویض کردن، مبادله کردن» در تاتی کاربرد دارد، اما فعل dævərəstən «تعویض کردن» در گیلکی کاربردی ندارد و تنها صفت dævərsə به کار می‌رود.

۳. dajanēn «به درد آوردن»

فعل واداری گیلکی از ستاک مضارع واداری dajan- (از ستاک مضارع daj- و تکواژ واداری ساز an- (> *ana؛ بسنجید با: فارسی «ان-ان»)، و تکواژ مصدر ساز -ēn- (تکواژ مصدر ساز در گویش گیلکی -ən- (*-anai) است که با توجه به بافت آوایی می‌تواند به صورت n- یا -ēn- نیز ظاهر شود). ستاک مضارع: daj- > *daja- > *daj- «سوختن، سوزاندن» > هندو اروپایی *d^heg^{wh} «سوختن، سوزاندن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۵۴).

واژه‌های هم‌ریشه در دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی: اوستایی dag- «سوختن، سوزاندن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۶۷۵)، فارسی میانه زردشتی dazīdan، daz- «داغ کردن، سوزاندن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۶۳)، فارسی میانه مانوی daz- «سوختن» (دورکین- مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۱۴۶)، ختنی dajs- «سوختن» (امریک^۳، ۱۹۶۸: ۴۳)، سغدی δxš «درد داشتن، آزار دادن، داغ زدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۳۷۱۹)، و در زبان‌های ایرانی نو: زازا dežāyiš «آسیب رساندن»، بلوچی dajit «گاز گرفتن»، سربکی δizd- «بیکار بودن»، وخی pidn-، piδic- «آتش گرفتن» (نک: چئونگ، همان‌جا) نیز از این ریشه‌اند. در فارسی واژه «داغ» مشتقی از این ریشه است.

1. Kellens
2. Durkin- Meisterernst
3. Emmerick

در تاتی *dajisen* «درد کردن»، تالشی *dajnəste* «به درد آوردن»، و *dejiste* «به درد آوردن» هم‌ریشه این فعل گیلکی هستند. همچنین در گیلکی واژه *dəjə* به مفهوم «نشان داغ بر تن گوسفند برای شناسایی» (پاینده لنگرودی، ۱۳۶۶: ۶۳۸) برگرفته از همین ریشه است. گفتنی است فعل *dajanən* «به درد آوردن» فقط به همین صورت واداری در گیلکی کاربرد دارد.

۴. *dəxrāvəstən* «فرو ریختن»

فعل جعلی گیلکی از پیشوند اشتقاقی *-də*، ستاک ماضی *-xrāvəst-* (از ستاک مضارع *-xrāv-* و تکواژ *-əst*) و تکواژ مصدرساز *-ən*. ستاک مضارع: *-xrāv- > *xrāua- > *xrau-* «پاره کردن، دریدن، شکستن» > هندو اروپایی **kneu-* «شکستن، خرد کردن» (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۶۲۲).

هم‌ریشه‌های این واژه در زبان‌های ایرانی میانه در پارسی *-āxrāw* «زخم زدن» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۷۸)، ختنی *-gru* «شکستن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۵)، و در زبان‌های ایرانی نو در پشتو *-xriy* «تراشیدن»، یدغه *-xrid* «تراشیدن»، مونجی *-xrid* «تراشیدن، خراش دادن»، آسی *-ærxaw- ærxw-* «باز کردن زخم»، یزغلامی *-bərxxand* «خراش دادن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۴۸) آمده است.

۵. *fušon* «چین (لباس)»

این اسم گیلکی از پیشوند اشتقاقی *-fu* «فرو، پایین» (> **fravatā*)، و *-šān- > *šan-* «تکان خوردن، لرزیدن» > هندو اروپایی **ksen-* (< *ken-ēn-*) «خاریدن، شانه کردن» تشکیل شده است (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۵۸۵). در گونه‌های شرق گیلان، ترکیب آوایی */āna/* به */on/* تبدیل می‌شود: «تابستان» *tābəston < tāpah-stāna-* درحالی که، این فرایند در گونه‌های غرب گیلان رخ نمی‌دهد.

ریشه ایرانی باستان **šan-* در فارسی میانه زردشتی *afšān-*، *afšāndan* «افشاندن، پراکندن، ریختن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۳۴)، پارسی *wišān-* «تکان دادن» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۳۵۹)، ختنی *š-āñ* «تکان خوردن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۲۷)، سغدی *šn-* «لرزیدن» (قریب، ۱۳۷۴: ۹۳۰۰)، خوارزمی *šny-* «لرزیدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۹۸) به کار رفته است. در فارسی

«افشاندن، افشان-»، در بلوچی نیز *šānt-* «انداختن»، در زازا *šānen* «تکان دادن، پخش کردن»، گورانی *šān-* «انداختن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۷۲)، بختیاری *šonden* «تکان دادن، حمله‌ور شدن» (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۳۲)، هورامی *šānay* «انداختن، پرت کردن»، *šnyāy* «انداخته شدن، پرت شدن»، تالشی *pešande, šande* «افشاندن»، تاتی *āšanden* «پخش کردن، تکان دادن» و مازندرانی *dašendiyen* «ریختن» از این ریشه هستند.

در گیلکی از ریشه ایرانی باستان **šan-* فعل‌های مختلفی ساخته شده است: *šondən* (ستاک مضارع *-šon*) «ریختن، پخش کردن»، *dəšadən* (ستاک مضارع *-dəšan*) «گسترده شدن»، *fīšadən* «دور ریختن» و *vəšadən* «گسترده شدن». گونه دیگر واژه *fušon* «چین» در گیلکی، واژه *vašon* «چین» (با پیشوند *-va*) است که کاربرد کمتری دارد.

۶. *havatən* «درآوردن (لباس)»

این فعل پیشوندی گیلکی از پیشوند اشتقاقی *ha- (> fra-*)*، این پیشوند در گونه‌های گیلکی شرقی کاربرد دارد و برابر آن در گونه‌های غرب، پیشوند *fa-* است: گیلکی شرق *ha-da:n*، گیلکی غرب *fa-da:n* «دادن»، ستاک ماضی *vat- > u ag-** «بیرون کشیدن» > هندو اروپایی *H₂u eg-** «حفر کردن» ساخته می‌شود (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۰۵). در ستاک ماضی واج */g/** پیش از */t/* به */x/* و خوشه همخوانی */xt/** به */t/* تبدیل می‌شود: *u axta- > vaxt-** *vat-* ابدال خوشه همخوانی */xt/** به */t/* از فرایندهای رایج در گونه‌های گیلکی شرق گیلان است؛ چنین ابدالی در گونه‌های غرب رخ نمی‌دهد: *sākt- > sāt-** «ساخت»، اما گونه‌های غرب: *sāxt-* ستاک مضارع فعل *havatən* «درآوردن (لباس)»، *u ha-vaj- (> aja-*)* است.

ریشه ایرانی باستان *u ag-** در فارسی باستان *vaj-* «در آوردن (چشم)» (کنت، ۱۹۵۵: ۲۰۶) و در ختنی *vāj-* «نگه داشتن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۲۲) آمده است. همچنین در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی شمال غربی نو، یعنی در هورامی *vātāy*، تاتی *pevatən*، تالشی *avate* «در آوردن لباس» و *vivate* «کشیدن لباس» کاربرد دارند.

۷. *kərjə* «ضربه، تلنگر»

این واژه اسم است از ایرانی باستان *-karčaka* > *karč-* «ضربه زدن». واج ایرانی باستان */*č/* که در فارسی به */z/* تبدیل می‌شود، در گیلکی به */j/* تبدیل می‌شود: «سوز» - *-sauča*. *sōj* هم‌ریشه‌های این واژه در پارتی *-nigurž* «نام‌گذاری کردن» (دورکین - مایسترارنست، ۲۰۰۴: ۲۴۱) و در ختنی *-kalj* «ضربه زدن»، *-naš kalj* «دور راندن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۷، ۲۱) آمده است.

۸. *kəšə* «زنجیر، طناب کلفت»

این واژه اسم است و از ایرانی باستان *-kašaka* > **kaš-* «زندانی کردن، محبوس کردن» گرفته شده است. ریشه *-kaš-* در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی *-kāša** «نگه داشتن» (کلنز، ۱۹۹۵: ۱۶)، در سغدی *-ptqyš-* «زندانی کردن، پنهان کردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۷۷۵۴)، خوارزمی *-p'rk'sy-* «زندانی کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۶)، و در زبان‌های ایرانی نو در سریکلی *kašan* «زنجیرها» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۴۸) است. چنان که ملاحظه می‌شود این واژه گیلکی با برابر آن در سریکلی که از زبان‌های ایرانی شرقی گروه پامیری است، از نظر معنایی یکسان است.

۹. *mətə* «راه‌رفته، قدم‌زده»

صفت مفعولی گیلکی که برپایه صفت مفعولی باستانی ساخته شده است: *-maig** «حرکت کردن، رفتن» *-mixta** > *məxt-* > *mət-* «حرکت کردن» > هندو اروپایی *-meigh^h** «حرکت کردن، رفتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۵۹). در خصوص ابدال */*xt/* به */t/* در گونه‌های شرقی گیلکی نک: *havatən* «در آوردن (لباس)».

هم‌ریشه‌های این واژه در زبان‌های ایرانی میانه شرقی در خوارزمی *-m'xy** «حرکت دادن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۱۰)، و در زبان‌های ایرانی نو در یزغلامی *-mex^w** «حرکت کردن، لرزیدن» و یدغه *-mūž-* «حرکت کردن» یافت می‌شود (نک: چئونگ، همان‌جا).

در گیلکی فعل‌های *dəmətən* «لگد کردن» (ستاک مضارع *dəməj-*) و *vamətən* «جستجو کردن» از این ریشه ساخته شده‌اند که در تنوعات لهجه‌ای، گاه به صورت *dəmutən* (ستاک مضارع *dəmuj-*) و *vamutən* (غرب گیلان: *vamoxtən*) نیز تلفظ می‌شوند.

همچنین در گیلکی فعل ساده *mətən* (ستاک مضارع -*məj-*) یا گونه دیگر آن *mutən* (ستاک مضارع -*muj-*) «بی هدف رفتن؛ جستجو کردن» نیز کاربرد دارد. برابر واژه گیلکی *mətə* «رفته» در تاتی واژه *məta* «رفته» و نیز *jiməta* «قدم‌زده» است. همچنین در تاتی فعل *peməten* «راه رفتن به سمت بالا» و در مازندرانی فعل *hāmeten* «راه رفتن» نیز کاربرد دارند.

۱۰. *nəštə* «کهنه»

صفت مفعولی گیلکی که بر پایه صفت مفعولی باستانی شکل گرفته است: **nas-> *nasta-* صفت مفعولی گیلکی که بر پایه صفت مفعولی باستانی شکل گرفته است: **nas-> *nasta-* «ناپدید شدن، از میان رفتن» > هندو اروپایی **nek* «ناپدید شدن، مردن؛ کشتن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۸۳). واج /s/ پیش از /t/ به /š/ تبدیل شده است.

ریشه **nas-* در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی **nas-* «ناپدید شدن»، (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۰۵۵) و فارسی باستان *naθ-* «ناپدید شدن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۲)، و در زبان‌های ایرانی میانه در پارسی *nās-* «نابود کردن» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۲۳۸)، ختنی *panaś(ś)* «ناپدید شدن» (امریک، ۱۹۶۸: ۷۰) و سغدی *nyš-* «خراب کردن، فاسد کردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۶۳۱۳) به کار رفته است. همچنین، در زبان‌های ایرانی نو در بلوچی *nasit-* «نابود کردن»، کردی *našt* «پژمرده»، پشتو *nat-* «خراب کردن، ضایع کردن»، وخی *naš-* «ناپدید شدن»، روشنی *rinēs-* برتنگی *ranīs-*، سریکلی *ranos-* «فراموش کردن» (نک: چئونگ، همان‌جا) این ریشه را می‌توان یافت. در فارس نیز، مصدر «ناسیدن» به مفهوم «لاغر شدن، تحلیل رفتن، تباه شدن، نابود شدن» (نک: حسن دوست ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۷۰۸) و نیز واژه «نسا» (> فارسی میانه زردشتی *nasā* «جسد، مردار» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۱۰)) و واژه «گناه» (> فارسی میانه زردشتی **vi-nāsa->*) *wināh* از این ریشه برگرفته شده‌اند.

۱۱. *nəvəstə* «حرکت کرده»

صفت مفعولی گیلکی بر پایه ستاک ماضی *nəvəst-* از ستاک مضارع *nəv-* و تکواژ ماضی ساز *nəv-> *na u a-> *na u* «حرکت کردن» > هندو اروپایی **ne u* «سر تکان دادن، کج کردن» (ریکس^۱، ۲۰۰۱: ۴۵۵).

این ریشه در زبان‌های ایرانی میانه در پارسی -ānāw «به حرکت در آوردن، حرکت کردن» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۴۴)، ختنی *van(a)u-* «غیرفعال شدن» (امریک، ۱۹۶۸: ۱۱۸)، سغدی *nw-* «حرکت کردن، آهسته رفتن» (قریب، ۱۳۷۴: ۶۱۰۱) و خوارزمی *bnw-* «بُردن، پیروز شدن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۳) به کار رفته است. در فارسی «نویدن، ناویدن» به مفهوم «جنیدن، حرکت کردن، لرزیدن» (نک: معین، ۱۳۷۱: ج ۴: ۴۸۵۹) از همین ریشه است. در گیلکی فعل *nəvəstən* «حرکت کردن» کاربرد ندارد و تنها صفت مفعولی *nəvəstə* «حرکت کرده» رایج است.

۱۲. *rut* (آب) گل آلوده و کثیف

بازمانده صفت مفعولی ایرانی باستان *-ruta* > **ru-* «ناپاک کردن، کثیف کردن» > هندو اروپایی *-le u* «کثیف کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۴۱۴). واج ایرانی باستان */*t/* در گیلکی در میان دو واکه گاه بدون تغییر باقی می‌ماند: *-kutaka* < *kutə* «پسریچه»؛ و گاه به */d/* تبدیل می‌شود: *mər -ta* > *mərdən* «مردن».

واژه گیلکی *rut* با فعل فارسی «آلودن، آلی-» هم‌ریشه است: فارسی میانه زردشتی *ālāy-*، *āludan* «آلودن، ناپاک کردن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۳۶)، فارسی مانوی *ārudag* «کثیف» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۵۳)، سکایی *rrumä* «گل، خاک» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۶۶)، آسی *arawun*، *arawyn* «بر آتش سوزاندن» (نک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ج ۱: ۱۰۳). در تاتی واژه *rət* «رسوبات»، تالشی *rət* «رسوب، گل شل» و مازندرانی *rot rət* «رسوبات» برابر این واژه گیلکی هستند.

۱۳. *sərtə* «پوشیده، مخفی»

صفت مفعولی گیلکی برگرفته از ایرانی باستان *-sartaka* > **sar-* «پنهان کردن، مخفی کردن» > هندو اروپایی *-k'el* «مخفی کردن، پوشاندن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۳۵).

هم‌ریشه‌های دیگر این واژه در اوستایی *-sar* «پناهگاه» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۵۶۴)، پارسی - مایسترانست (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۰۶)، ختنی *šaraima* «پوشش» (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۹۵)، و همچنین در زبان‌های ایرانی نو در کردی *šārdinawa* «مخفی کردن»، شغنی

sār, روشنی -sōr, سربکلی -sur, یزغلامی -sar «خزیدن، آهسته آمدن» (نک: چئونگ، همان-جا) و هورامی šārāy «مخفی کردن» آمده است. صفت مفعولی گیلکی از نظر معنایی با برابره‌های فعلی کردی و هورامی یکسان است، اما تنها به صورت صفت کاربرد دارد و فعل آن یعنی sərten به مفهوم «مخفی کردن، پوشیده داشتن» در این گویش به کار نمی‌رود.

۱۴. tālə «شکاف»

این واژه اسم است برگرفته از ایرانی باستان -tardaka > *tard- «شکستن، دونیم شدن، شکافتن» > هندو اروپایی -terd* «شکافتن، دریدن، بریدن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۶۳۱). ترکیب آوایی /rd*/ در گیلکی همچون فارسی نو به /l/ تبدیل می‌شود: -sārda > sāl* «سال». در زبان‌های ایرانی میانه در ختنی -tarδ «جنگیدن»، و در زبان‌های ایرانی نو در سربکلی -tarδ «کشمکش»، شغنی -tidarδ «پاره کردن، چنگ انداختن»، و وحی -pətarδ «شکستن، شکسته شدن» می‌توان این ریشه را یافت (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۸۰). در فارسی فعل «فتالیدن» به مفهوم «از جای کردن؛ ریختن؛ شکافتن؛ جدا کردن» و نیز صفت مفعولی آن یعنی «فتالیده» (نک: معین، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۴۸۳) از همین ریشه است.

۱۵. tān «گستره، عمق»

این واژه اسم است برگرفته از ایرانی باستان -tāna > *tan- «کشیدن، بسط دادن» > هندو اروپایی -ten* «کشیدن، بسط دادن» (چئونگ، ۲۰۰۷: ۳۷۷). ریشه -tan* در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی -tan «کشیدن، بسط دادن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۶۳۳)، در زبان‌های ایرانی میانه در فارسی زردشتی -tadan, -tan «تنیدن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۴۴)، سکایی -ttan «کشیدن، بسط دادن» (بیلی، ۱۹۷۹: ۱۲۲)، و در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو در سورانی -tan «تنیدن، بافتن»، خوانساری -ten «رشتن»، آسی tonun, tonyn «بافتن، تنیدن»، شغنی -tān, روشنی -tān «کشیدن، پیچیدن» (نک: چئونگ، همان‌جا) و فارسی «تنیدن، تن-» آمده است.

در تاتی واژه tāna به مفهوم «مکان پست و دارای عمق» با واژه گیلکی هم‌ریشه است. شایان ذکر است واژه گیلکی tān در نواحی غرب گیلان، در نزد افراد سالخورده به عنوان حرف اضافه پسین نیز کاربرد دارد و مفهوم «درون، میان» از آن بر می‌آید.

۱۶. *tārəstən* «تمیز کردن»

فعل جعلی گیلکی از ستاک ماضی *tārəst-* و تکواژ مصدرساز. ستاک مضارع: **tar->* **tāra-> tār-* «مالیدن، پاک کردن» > هندو اروپایی **terH₁* «مالیدن» (چئونگ ۲۰۰۷: ۳۸۲). این ریشه در زبان سغدی **pt'ɾ* «کشیدن مو» (قریب ۱۳۷۴: ۱۳۵۶)، و در زبان‌های ایرانی نو در شغنی *tār-*، روشنی *tār-* «تمیز کردن» و نیز آسی *æft'æryn* «بلعیدن» آمده است (نک: چئونگ، همان‌جا).

۱۷. *valət* «پاره»

بازمانده صفت مفعولی باستانی از پیشوند اشتقاقی *va-* (> **apāncā* > **apānk*) و **rak-* **raxta-> lət-* «بریدن، پاره کردن» > هندو اروپایی **lek-* «بریدن، پاره کردن» (پوکورنی، ۱۹۵۶: ۶۷۴). تبدیل واج **r/* به */l/* در گیلکی معمول است: **kara-> kal-* ستاک مضارع مصدر *kaləstən* «ریختن». همچنین **k/* پیش از **t/* به */x/* و خوشه همخوانی **xt/* به */t/* تبدیل شده است (نک: *havatən* «درآوردن (لباس)» و *mətə* «رفته»).
واژه گیلکی *valət* «پاره» را می‌توان برابر واژه فارسی «لخت، لخته» دانست. واژه *valət* با صورت آوایی *vālət* یا *valit* نیز در گیلکی کاربرد دارد.

۱۸. *vindərdə* «ایستاده»

صفت مفعولی گیلکی بر پایه صفت مفعولی باستانی **u inidarta-> *u i- ni-dar->* **dar-> vindərd-* «نگه داشتن» > هندو اروپایی **d^her-* «نگه داشتن، استوار کردن» (ریکس، ۲۰۰۱: ۱۴۵).
این ریشه در زبان‌های ایرانی باستان در اوستایی *dar-* «نگه داشتن، گرفتن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۶۹۰) و فارسی باستان *dar-* «نگه داشتن» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۹)، و در زبان‌های ایرانی میانه در فارسی میانه زردشتی *win(n)ārdan*، *win(n)ār-* «آراستن، مرتب کردن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۱۵۹)، فارسی میانه مانوی و پارتی *win(n)ār-* «مرتب کردن، آماده کردن» (دورکین-مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۵۴) و سغدی *δ'ɾ-* «داشتن، نگه داشتن» (قریب، ۱۳۷۴: ۳۴۱۲)، و در زبان‌های ایرانی نو در زازا *vinderiṣ*، *vinden-*، *vinder-* «ماندن، باقی ماندن، ایستادن»، و فسی *vindāren* «گذاشتن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۳۴) آمده است.

برابر صفت گیلکی در تاتی *vindarda* «ایستاده» آمده است. فعل *vindærdæn* «ایستادن» در گیلکی از فعل‌های کم‌کاربرد در نواحی کوهستانی دیلمان است و تنها صیغه‌های ماضی آن به کار می‌رود. برابر این فعل در تاتی *vendarden* «ایستادن، ماندن» و *pevendarden* «بیهوده ایستادن» آمده است. چئونگ (همان‌جا) این فعل را از ریشه ایرانی باستان **indaru* «ایستادن» دانسته و از نظر ساختوازی آن را مبهم برشمرده است.

۱۹. *xəfə* «سرفه»

این واژه اسم است از ایرانی باستان **xafaka* > **xaf-* «سرفه کردن». برخی هم‌ریشه‌های این واژه در دیگر زبان‌های ایرانی عبارتند از: دوره میانه در خوارزمی *xəf-* «سرفه کردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۲۳۴)، و در زبان‌های ایرانی نو: آسی *xəyfyn* یا *xufun*، سنگلیچی *xof-*، یغناپی *xūf-*، یدغه *xof-* و مونجی *xaf-* همگی به معنای «سرفه کردن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۴۰). در گورانی *kifānin* یا *kufānin* و در کردی *kufin*، *qufin*، *kuxin* «سرفه کردن» (حسن دوست، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۱۶۴) و هورامی *qfāy* «سرفه کردن» آمده است. در فارسی «خفیدن» به مفهوم «عطسه کردن» (نک: معین، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۴۳۲) از این ریشه است. حسن دوست (همان‌جا) برای این واژه ریشه‌ای ذکر نکرده و آن را نام‌آوا دانسته است.

۲۰. *zāranēn* «خشمگین کردن»

فعل واداری گیلکی از ستاک واداری *zāran-* و تکواژ مصدرساز. ستاک مضارع: **zar-* *zār-* > *zāra-* «صدمه زدن، زخمی کردن، خشمگین کردن». در اوستایی *zar-* «آسیب رساندن، زخمی کردن» (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۱۶۶۹)، در فارسی میانه زردشتی *āzār-*، *āzārdan* «آزردن، آسیب رساندن» (مکنزی، ۱۳۷۹: ۴۸)، پارتی *zar-* «خشمگین شدن» (دورکین - مایسترانست، ۲۰۰۴: ۳۸۴)، سغدی *z'yr-* «آزردن» (قریب، ۱۳۷۴: ۴۰۹)، خوارزمی *m|z'ry-* «آزردن» (صمدی، ۱۹۸۶: ۱۱)، و در زبان‌های ایرانی نو در بلوچی *āzurt-* «آسیب زدن» (نک: چئونگ، ۲۰۰۷: ۴۶۹)، هورامی *zryāy* «خراش برداشتن»، تاتی *zārnāsen* «پاره کردن»، *zarisen* «پاره شدن»، و نیز صفت *zarisa* «پاره‌شده» و در تالشی *vizarnāste* «دریدن، پاره کردن»، *zeriste* «دریده شدن» و در فارسی «آزردن، آزار-» هم‌ریشه فعل گیلکی هستند.

۴. نتیجه

بررسی ریشه‌شناختی واژه‌های گویش گیلکی نه تنها پیوستگی این گویش را با دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، به ویژه گویش‌های تاتی و تالشی در دوره‌های سه‌گانه تاریخی باستان، میانه و نو آشکار می‌سازد و سیر تحول واج‌ها و ساختار واژگان این گویش را به روشنی باز می‌نماید، بلکه، می‌تواند نشان‌دهنده ظرفیت واژگانی و معنایی این گویش و دیگر زبان‌ها و گویش‌های مرتبط با آن نیز باشد. از این رو شایسته است که زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، هر یک از نقطه‌نظر علم زبان‌شناسی تاریخی و قواعد این دانش مورد بررسی موشکافانه قرار گیرند و بدین ترتیب راهی فراهم خواهد آمد جهت حفظ و نگاهداری این گنجینه‌های ارزشمند که به واسطه سایه سنگین زبان فارسی معیار اندک اندک در حال فراموشی‌اند. علاوه‌براین، از ظرفیت زبان‌شناختی این گویش‌ها نیز در جهت واژه‌سازی و غنای بیشتر زبان فارسی بهره برده خواهد شد.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳). *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران: ققنوس.
- پاینده لنگرودی، محمود (۱۳۶۶). *فرهنگ گیل و دیلم*، فارسی به گیلکی، تهران: امیرکبیر.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۰). "اشتقاق چند واژه گیلکی"، نامه فرهنگستان، شماره ۱۷، صص ۱۶۲-۱۷۰.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۹). *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*، ج ۲، تهران: نشر آثار.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۵، تهران: نشر آثار.
- صبوری، نرجس بانو (۱۳۹۲). "ریشه‌شناسی چند مصدر گیلکی"، نامه فرهنگستان، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره ۲، صص ۵۳-۶۵.
- صبوری، نرجس بانو و روشن، بلقیس (۱۳۹۳). "ریشه‌شناسی چند واژه از گویش گیلکی"، *ادب-پژوهی*، شماره ۳۰، صص ۱۱۷-۱۳۱.
- صبوری، نرجس بانو و روشن، بلقیس (۱۳۹۴). *فعل‌های گیلکی، بررسی تطبیقی و ریشه‌شناختی گونه‌های گویشی شرق گیلان*، رشت: فرهنگ ایلیا.

طاهری، اسفندیار (۱۳۹۱). "ریشه‌شناسی واژه‌هایی از گویش بختیاری"، نامه فرهنگستان، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره ۱، صص ۱۱۱-۱۳۷.
 قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴). فرهنگ سغدی، تهران: فرهنگان.
 معین، محمد (۱۳۷۱): فرهنگ فارسی، ۵ ج، تهران: امیر کبیر.
 مکنزی، د. ن (۱۳۷۹). فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم-انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Bailey, H.W. (1979). *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge.
 Bartholomae, Ch. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
 Campbell, L. (2007). *A Glossary of Historical Linguistics*, Edinburg.
 Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden, Berlin.
 Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichean Middle Persian and Parthian*, Belgium.
 Emmerick, R. (1968). *Saka Grammatic Studies*, London.
 Kellens, J. (1995). *Liste du Verbe Avestique*, Wiesbaden.
 Kent, R.G. (1953). *Old Persian*, New Heaven.
 Krisch, T. (2010). "Etymology", *The Continuum Companion to Historical Linguistics*, New York, pp. 311-325.
 Pokorny, J. (1956). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch*, Tübingen.
 Rastorgueva, V. S. (2012). *The Gilaki Language*, Upsala University.
 Rix, H. (2001). *Lexicon der Indogermanischen Verben*, Wiesbaden, Reichert.
 Samadi, M. (1986). *Das Chwaresmische Verbum*, Wiesbaden.